

نگاه اول

مشت های بسته

تاملی در باب رمان ایرانی

ادامه از صفحه ۱۵

ما و اروپایی ها در یک نکته مشترک بودیم و آن اهمیت غیرقابل انکار تاریخ در ذهنی است که شاهد فروریزی باورهای برج عاج نشین قرون وسطایی بود. نخستین آثار رمان های ایرانی– علاوه بر وجود مثنی چاپ گرا– آثاری انتقادی و تاریخ نگزند و این جریان تا چند دهه بعد نیز به حرکت و رشدش ادامه داد. با این مختصات، می توان ادعا کرد که رمان، مهم ترین فرم و شاید تفکری است که می تواناد راوی روزگاران و شرایط مختلف انسان ایرانی باشد. این جامعه با دور شدن از منظومه ها و آثار روایی شعری که در آن حس قصه خواهی مخاطبان ارضا می شد، به دنبال مسیری رفت تا طی آن بتواند، وضعیت های متناقض اش را در پیکره و بافتی مدرن تر و در عین حال با گستره ای بزرگ دریابد. اما تمامی این نیازها و پتانسیل های موجود در شرایطی قرار گرفته اند که سال ها است در انتظار یک رمان بزرگ از نویسنده ای نابغه به سر می بریم. اما اشکال این تفکر در همین باور است. که از بیرون و درون به رمان نویسی در ایران وارد می شود، رمان ایرانی در حال خلق حرکتی امیدوارکننده است. این خوشبینی به دلیل تأکیدی است که از استمرار به یک حرکت برمی آید. تب ادبیات آمریکای دهه های هشتاد و نود، موجی بود که ادبیات ایران را ذوق زده کرد و باعث شد، آثاری به وجود آیند که مفاهیم و اجرای آنها اغلب در تناقض با جامعه چندسویه ایران باشد. این موج آمریکایی چندسالی است که به عنوان الگویی سهل الوصول درک و باعث شده بسیاری از نویسندگان متوسط جامعه آمریکایی به هدف های برخی نویسندگان تبدیل شوند.



این موج در شرایط سال های دهه هفتاد و اوایل دهه هشتاد گریبان بسیاری از نویسندگان رمان نویس را هم گرفت و بسیاری از رمان های این سال ها را به شکل آثاری درآورد که اغلب داستان کوتاه هایی منبسط شده و کم ظرفیت هستند. نویسندگان شاید نوشتن از فضای شهری را با روایت از آبارتمان ها، زنان و مردان عصبی و با جنایت های پرزنگ و لعاب اشتباه گرفتند و به همین دلیل رمان ایرانی که مسیر مناسبی را آغاز کرده بود، ناچار به توقف و درک این تجربه های– شتابزده شد. اما این تفکر ناکارآمد آمریکایی– در رمان نویسی– ادبیات ایران را دچار یک «وظیفه» حرفه ای کرد. این باور مهم ترین دستاورد خواش آن آثار اغلب متوسط و گاه ضعیفی بود که در ایران ترجمه و منتشر شدند. در این وظیفه نویسندہ‌ای را دیدیم که پرکار و مستمر می نویسد و دلخوش به سنت دو یا سه کتاب– که در ایران جایگاهی ارزشی پیدا کرده بود– نیست. پس بسیاری از نویسندگان این نسل، و وظیفه و ذهنیت حرفه ای را در تداوم نوشتن یافتند و به همین دلیل است که امروزه کمیت آثار این نویسندگان جوان یا میانسال از بسیاری نویسندگان نسل های قبل افزون تر است.

شاید در مسیر همین تداوم، رمان نویسی بتواند، آب رفته را به جوی بازگرداند و به یقین می توان گفت که در سایه همین تلاش است که جریان رمان ایرانی جان دوبارہ‌ای گرفته. این درست که نویسندگان ما فرصت زیادی برای نوشتن ندارند ولی می بینیم که در همین فرصت ها هم آثاری خلق می شوند که با وجود همزمانی از یک وضعیت متفکر حکایت می کنند. رمانی ایران در دست نویسندگانی قرار گرفته که تجربی اند و به دنبال آزمایش روایت ها و فضاهای به شدت متفاوت و گاه غیرمعارف.

شاید جریان های محافظه کار که به مرده ریگ رمان های دهه های چهل و پنجاه ایرانی چسبیده اند این حرکت ها را برزنابند اما تجربه های تاریخی موید این نکته است که وضعیت و تفکری به نام مرده است و سایه همین تلاش ها و استمرارهای تجربی به وجود می آید. بنابراین به شکلی موجز باید گفت که رمان ایرانی در حال بازسازی فکری و ساختاری اش برای به وجود آوردن جریان های مختلفی است که سال ها اجازه و فرصت تحقیق پیدا نکرده اند. در این باور شاهکارنویسی یک سنت و تفکر مرده است و آنچه اهمیت دارد مجموعه آثاری است که در یک زمان و مکان راوی جنبه های مختلف تفکر و زندگی انسان ایرانی می شود.

خبر

شرق : یکشنبه هفته گذشته در همین صفحه،

گفت وگویی با بهرام مرادی نویسنده مقیم آلمان منتشر شد اما بخش هایی از این گفت وگو به صلاح حدید روزنامه شرق از متن حذف شدند. ولی چون این حرفیات بدون هماهنگی با جانب آقای مرادی و مصاحبه گر (پدرام رضایی زاده) انجام شده بود از این عزیزان پوزش می خواهیم.

ادامه از صفحه ۱۵

■ **تقریرات آن کلاس ها را...**

... نه دیگر... تقریرات کافی نبود.

می نوشتم دیگر، به صورت...

... یعنی قبل از هر جلسه...

الان ببینید بعضی هاش چاپ شده، بعداً، تنظیم می کردم دیگر... تقریرات من هیچ وقت حاصلی ندارد، برای اینکه من پراکنده صحبت می کنم. این بچه ها هم اوایل خیلی پزیشان جالب بود، ضبط صوت می آوردند و بعداً هیچ چیز نمی توانستند ازش دریابوند و آن نمی شد. ولی بعداً خودم تنظیم می کردم که افلاطون و ارسطویش در فصلنامه هنر چاپ شده. بد هم نشده. با این دید این ها را نوشتم که باز مثل «مکتب های ادبی» نمونه هم دریابوم، نمونه ها را هم بگذارم... این ها حاضر است تقریباً، منتها این «فرهنگ آثار» مرا از اتمام زندگی ام [و] گذاشت. اگر آن تمام بشود، می توانم این را در بیابوم. همین یونان و رومش، جلد اولش دریابید خودش کلی کار است، بعداً هم درباره هوراس واین... حرف ها را هم باید چیزهایی اضافه کرد بهش و جلد دوم بشود. البته، می گویم، بعداً این مسئله شروع شد، یعنی بابک احمدی کتابش را نوشت...

■ **ساختار و تأویل متن**.

ساختار و تأویل متن" را. دکتر ضیمران هم نوشت و خود بابک احمدی چیز دیگری هم نوشت و...

■ **حقیقت و زیبایی**.

«حقیقت و زیبایی» را نوشت و به این ترتیب این مسئله عموماً پیدا کرد و من خیالم راحت شد که دیگر وظیفه نیست، مثل «مکتب های ادبی» به گردن من نیست... به خصوص که الان مسئله ترجمه و مسئله انتقال نقد ادبی دوباره به فلسفه فرانسه و این ها مهم بود دیگر... کاری که انجام شد این بود.

مسئله «فرهنگ آثار» هیچ ربطی به این قضایا نداشت. مسئله «فرهنگ آثار» را اساساً من تصمیم نگرفتم. «فرهنگ آثار» را شورای کتاب سرش تصمیم گرفت. آقای...

■ **فیروزان**.

فیروزان پذیرفتند و آقای سمعی پیشنهاد کرده بودند. آن روزها در شورای کتاب سرش آقایان سمعی و سعادت و نجفی و آقای اسوار و اینها عضو شورای کتاب انتشارات سرش بودند و این ها تصمیم را گرفتند. من هم مدت ها بود، سه سالی بود در دانشنامه جهان اسلام کار می کردم، به عنوان ویراستار، بعد هم آنجا را ول کرده بودم. اینها هم فهمیده بودند که اینجا را من ول کرده ام. بقیه مرا گذاشت که بیا و این کار را بکن و خب این هم چون در مسیر همان– به اصطلاح– «اطلاع دادن» ها بود قبول کردم...

■ **نقش معلی**.

مشت اساسی این بود که بعله شما می گوید که چرا این فقط آثار است و نویسندہ‌ها نیست، تصادفاً این سری که ما ازش استفاده کردیم یک سه جلدی فرهنگ نویسنده هادارد و شش جلد فرهنگ آثار...

■ **همین ناشر و همین مجموعه؟**

فرهناش... ایتالیایی ها و فرانسوی ها با هم تنظیم کرده بودند [و] به فرانسه است. سه جلدی را متامفانه خانم دکتر خالری به یک صورت خاصی – انتخابی– ترجمه کرده اند... «فرهنگ ادبیات جهان»... اولاً به ادبیات فقط پرداختند. «فرهنگ آثار» و «فرهنگ نویسندگان» تنها ادبیات نیست، فلسفه هستند، نمی دلم، مورخین هستند، خاطره نویس ها هستند، خیلی، همه آثار دنیا نیست این متون. آن سه جلد آنها را داشت. خانم خالری انتخاب خاصی کردند ازش. اولاً که ادبیات را فقط انتخاب کرده اند، بعداً آن را هم کافی نداشتند، از «فرهنگ آثار» یک مقدار داستان کتاب های آنها را درآوردند و آن تو گذاشتند. در نتیجه، عملاً رفتن به سراغ آن دیگر یک قدری... هنوز هم هر چند که من بدم نمی آید این کار بشود، یعنی آن سه جلدی فرهنگ مولفان درآید. منتها الان دیگر نه من حال و حوصله این کار را دارم، نه خود انتشارات سرش توجه دارد به این... ولی خب کار خوبی انجام شد.

■ **خیلی ممنون آقای سیدحسینی**. درباره «مکتب های ادبی» و در چاپ های متوالی «مکتب های ادبی» مدام پررنگ تر می شود. این یک جور همزمانی و توازی دارد با توجه بیشتر جامعه کتابخوان ایرانی به فلسفه و جدی گرفتن فلسفه در بعد از انقلاب... می خواهم پرسیم که آیا شما به صورت خودآگاه آن موقع به این نیاز پاسخ دادید، یا این بیشتر در ادامه تحولات فکری و درونی خودتان بوده که شما توجه بیشتری به فلسفه هنر پیدا کردید از زمانی که چاپ اول در واقع...

ببینید، این اضافه کردن به «فرهنگ آثار» و «مکتب های اسلامی» خواه ناخواه آمد را با این مسئله روبه رو می کند. یعنی بگوو احساس می کردم... دیدم آثار یک ادبی قضیه کم است و می بایستی این مسئله مطرح بشود. مخصوصاً شما... همان رمانتیسزم را یک قدری تحلیل بیشتر بکنید، باافاصله شما را می کشاند به برداشت فلسفی از قضایا، بعداً هم بحث اینکه آیا مثلاً آگزیستانسیالیسم جز و مکتب های ادبی است یا نه... آگزیستانسیالیسم بالاخره در چاپ های اخیر آمد آن تو و آگزیستانسیالیسم خواه ناخواه با دید فلسفی باید بیاید آن تو... یک همچو ضرورتی بود خود به خود، ولی خب خوشبختانه شاید هماهنگ بوده یا این احساس احتیاج در جامعه.

■ **اصلاتی این هماهنگی را به طول کلی در طول تمام این سال های فعالیت شما آمد** [که] می تواند به راحتی ببیند. یعنی این که شما حقیقتاً به صورت درونی شده نیازهای جامعه کتابخوان را بسیاری مواقع پیش از...

علتش خیلی روشن است. علتش این است که من کتابخوانم. در بدترین روزهای زندگی ما هم که گرفتاری زیاد اجازه به من نمی داده کتاب بخوانم، یک ساعت های معین برای کتابخوانی دارم. این است که مرتب می خوانم. نمی شود که بخوانم. در نتیجه خب عملاً همراه با جامعه کتابخوان پیش می روم.

■ **آقای سیدحسینی**، این توجه به بلاغت و رزورویک

(rhetorics) از کی فکر می کنید برپتان جدی شد؟ علت اینکه

این سؤال را می کنم این است به طور کلی در دنیا بلاغت مورد

توجه قرار گرفته و احیا شده، یعنی بخش مهمی از نظر به های

پاسمندن در واقع متضمن همین توجه مجلد به بلاغت است...

ببینید، مسئله این است... من وقتی با ادبیات فرانسه

روبه رو بودم و می خواندم و با اینکه آیا این جریانی که یک



گفت وگو با رضا سیدحسینی – مترجم

زنده‌ام که روایت کنم

وقتی منتقل شده به ما، بعد فرنگی ها گرفته اند و

رشدی در آنها در این مورد کردند... آیا ما در جایی

متوقف شدیم یا نه؟... مسئله جالب بود برای من، یعنی اینکه آیا فن بلاغت اختراع ما است، اختراع عالم اسلام است یا نه؟ و بعد برخوردیم به این کتاب... خود این کتاب خیلی مهم است (خود «در باب شکوه سخن»)... کاری را که ارسطو نکرده (می گویند ولی ارسطو چیز مهمی در باب بلاغت ندارد) و بزرگان فلسفه هم نکرده اند، یک آدم گنم که اول خیال کردند مال قرن سوم است بعد معلوم شد مال قرن اول است [کرده]... تمام اصطلاحات بلاغی آن تو هست... این خب مرا نکان داد... خب این آمده منتقل شده، بعد عالم جرات

به خصوص ایرانی ها، عجیب در این مورد رشد کردند. یعنی زده اند جلو، از همه این ها جلوتر زدنند... و خب این را داشتیم ما بالاخره هنوز هم داریم... حالا من نمی دلم، بحث آقای حکیمی و این ها را هم در این مورد باید خواند که واقعاً الان یک مطول چگونه خواندم می شود در حوزه... من که نمی دلم... برای من مسئله حوزه مطرح نبود... مخصوصاً حوزه واقعاً یک چیز مدرن قشنگی دارد... مسئله این نیست که «برنامه درسی» بگذارند که نمی دلم که این درس ها را تحویل بدهند. طرف استادش را انتخاب می کند می رود پیشش... استاد هم ممکن است نابغه باشد، یا شاگرد نابغه... مسئله حوزه واقعاً از این بابت جالب است... ولی نه، مسئله من دانشگاه بود... دانشگاه ول کرده بود این مسئله را، بلاغت را... و حال آنکه ما باید می دانستیم که نوشتن و خواندن را [باید] با قاعده بلد باشیم... اصلاً این طوری بوی من مطرح شده بود، مخصوصاً وقتی این کتاب را دیدم... این کتاب نقش عجیبی در زندگی من داشت... حتی آن روزها، خب من فرانسه اش را نداشتیم، انگلیسی اش دست من بود... یک روزی یادم می آید آقای کلباسی آمده بود اینجا از اصفهان... دادم دست کلباسی گفتم آقای این را ترجمه کن... چون من معمولاً از انگلیسی جرات نمی کنم ترجمه کنم... به یادش بواش که این مسئله فرهنگسرا مطرح شد برای من گفتیم خب برگردیم فرانسه اش را پیدا کنیم... خیلی جالب بود، مرحوم احمد تفضلی داشت می رفت فرنگ... بهش گفتیم وقتی آنجا رفتی برای من این کتاب را بیاور... گفت تو هیچ اصلاً به کتابخانه دانشگاه سر زده ای؟ گفته نه... آنجا اتاق اش هم پهلوی کتابخانه بود... گفت بعدی نداشت آنجا باشد... گفتیم خب پس یک کاری بکن... اما بعد از انقلاب، بعد از دکتر خالری هم جمع می شدیم دور هم... شبیه ها، یک تهرهای می خوردیم... چایی می خوردیم در رویاری بالا... البته این ماجرا تا وقتی که

مطرح شد برای من گفتیم خب برگردیم فرانسه اش را پیدا کنیم... خیلی جالب بود، مرحوم احمد تفضلی داشت می رفت فرنگ... بهش گفتیم وقتی آنجا رفتی برای من این کتاب را بیاور... گفت تو هیچ اصلاً به کتابخانه دانشگاه سر زده ای؟ گفته نه... آنجا اتاق اش هم پهلوی کتابخانه بود... گفت بعدی نداشت آنجا باشد... گفتیم خب پس یک کاری بکن... اما بعد از انقلاب، بعد از دکتر خالری هم جمع می شدیم دور هم... شبیه ها، یک تهرهای می خوردیم... چایی می خوردیم در رویاری بالا... البته این ماجرا تا وقتی که

چاپ های متوالی «مکتب های ادبی» مدام پررنگ تر می شود. این یک جور همزمانی و توازی دارد با توجه بیشتر جامعه کتابخوان ایرانی به فلسفه و جدی گرفتن فلسفه در بعد از انقلاب... می خواهم پرسیم که آیا شما به صورت خودآگاه آن موقع به این نیاز پاسخ دادید، یا این بیشتر در ادامه تحولات فکری و درونی خودتان بوده که شما توجه بیشتری به فلسفه هنر پیدا کردید از زمانی که چاپ اول در واقع...

ببینید، این اضافه کردن به «فرهنگ آثار» و «مکتب های اسلامی» خواه ناخواه آمد را با این مسئله روبه رو می کند. یعنی بگوو احساس می کردم... دیدم آثار یک ادبی قضیه کم است و می بایستی این مسئله مطرح بشود. مخصوصاً شما... همان رمانتیسزم را یک قدری تحلیل بیشتر بکنید، باافاصله شما را می کشاند به برداشت فلسفی از قضایا، بعداً هم بحث اینکه آیا مثلاً آگزیستانسیالیسم جز و مکتب های ادبی است یا نه... آگزیستانسیالیسم بالاخره در چاپ های اخیر آمد آن تو و آگزیستانسیالیسم خواه ناخواه با دید فلسفی باید بیاید آن تو... یک همچو ضرورتی بود خود به خود، ولی خب خوشبختانه شاید هماهنگ بوده یا این احساس احتیاج در جامعه.

■ **اصلاتی این هماهنگی را به طول کلی در طول تمام این سال های فعالیت شما آمد** [که] می تواند به راحتی ببیند. یعنی این که شما حقیقتاً به صورت درونی شده نیازهای جامعه کتابخوان را بسیاری مواقع پیش از...

علتش خیلی روشن است. علتش این است که من کتابخوانم. در بدترین روزهای زندگی ما هم که گرفتاری زیاد اجازه به من نمی داده کتاب بخوانم، یک ساعت های معین برای کتابخوانی دارم. این است که مرتب می خوانم. نمی شود که بخوانم. در نتیجه خب عملاً همراه با جامعه کتابخوان پیش می روم.

■ **آقای سیدحسینی**، این توجه به بلاغت و رزورویک (rhetorics) از کی فکر می کنید برپتان جدی شد؟ علت اینکه این سؤال را می کنم این است به طور کلی در دنیا بلاغت مورد توجه قرار گرفته و احیا شده، یعنی بخش مهمی از نظر به های پاسمندن در واقع متضمن همین توجه مجلد به بلاغت است...

ببینید، مسئله این است... من وقتی با ادبیات فرانسه روبه رو بودم و می خواندم و با اینکه آیا این جریانی که یک

ادبیات



شاید نیازش هم آنقدر احساس نمی شده در روشنفکری مثلاً دهه بیست و سی... آره دیگر آن هم هست، آن هم هست... ■ **خودتان چه استنباطی دارید از این، با توجه به حوادتی که رخ داده مثل ظهور مثلاً آدم های**

مثل... دهه بیست و سی یک مقدار دهه [های] سیاست زده بود... این مسئله خیلی مهم است...

■ **خب، دهه شصت نبود؟ دهه شصت هم دهه سیاست زده‌ای بود**.

نه... ببینید... مسئله این است: دهه بیست و دهه سی فقط سیاست بود، و اصلاً «تعمق» زیاد نبود در کار... می خواستند شعار بدهند... شما حساب کنید... ببینید، تحول هر یک از بزرگان ما را، دوستان ما را در نظر بگیرید... آدمی با استعداد «سایه» وقتی شروع می کند که

شعر بگوید، استعدادش را هم دارد ولی شعرها کاملاً سیاسی است... همین آدم یواش یواش این تحول را پیدا می کند و رومی آورد به غزل، و غزل درخشان... آنجا می خواهد یک حرف هایش دارد بزند، داد بزند و زیاد هم در بند واقعاً زیبایی آنجانی، هست ولی زیبایی را هم در خدمت همان سیاست به کار می خواهد ببرد... دهه بیست تا چهل واقعاً (دهه بیست و سی مخصوصاً)، دهه چهل تعیین کننده بود در این میان، دهه چهل شروع کرد... به اصطلاح- هر کسی به استعدادهایش را بروز داد، دهه چهل ده جالبی بوده، دهه چهل و پنجاه... خب دهه چهل شاید این احتیاج را یواش یواش ایجاد کرد... دهه بیست و سی به این احتیاج نداشت... دهه بیست و سی فقط سیاست بود به نظر من...

■ **آقای سیدحسینی**، کاملاً متوجه هستم چه می فرمایید. اما به نظر می رسد که حتی بین سیاست در دهه بیست و سی و سیاست در دهه- به فرموده شما- چهل، و به خصوص پنجاه و شصت، حداقل یک تفاوت وجود دارد، و آن نگاه به غرب است که به هر حال غلبه دارد در دهه بیست و سی، و به عنوان بخشی از گفتن عام روشنفکری و بلکه هم فراتر...

اصلاً نگاه به غربش هم مضحک بود... اصلاً چه نگاه به غربی؟ شما در دهه بیست و سی استعاضایی پیدا می کردید، روشنفکران غلیظ، از قبیل رحمت الهی، هوشنگ ایرانی، که می نویسنده را که مثلاً توجه داشتند معرفی کنید... رحمت الهی مثلاً استغنا سلوگ را معرفی کند که بعداً هم ماها آدمینم بدانش و این کار را کردیم... هوشنگ ایرانی هم اسکار وایلد را معرفی کند... همین، و لایغر... بعد دیگر نفوذ سیاست بود در این میان، و عملاً تحکم حزب توده... و این خیلی جالب بود... من هیچ یادم نمی روم، ما یک کار عجیب و غریبی همان وقت ها کردیم که غیرعادی بود... من توکل رفتم... ■ **همان وقت ها یعنی کی؟ دهه سی؟**

سال های بیست... اواخر سال های بیست... سال ۲۹-۲۸... رفتم سراغ معرفت کاتبفرش... گفتم بیا صد کتاب از صد نویسنده بزرگ بیرون بده... توکل آخر واقعاً آدمی استثنایی بود... من دیروز هم در حرف هایم گفتم، می رفت کتاب های کهنه می خرید، پنج رخ می داد از کتاب کهنه فروشی، می آمد می خواند و برای ما تعریف می کرد... من اصلاً در مدت هم خانگی با توکل ادبیات فرانسه را دیگر قوت آب شده بودم... چون نمی داند این چقدر کتابخوان عجیب و غریبی بود... خب، من یادم می آید وقتی ما این کار را شروع کردیم، دو سه کتاب که درآمد یک روز چمن آرایک دکاه داشت آنجا روبه روی زوار...

■ **چمن آرای «بنهون»؟**

اول کاتبفرش بود آخر... یک ده که کاتبفروشی داشت [که] می رفتیم پیشش... روبه روی زوار بود آنجا... زوار هم همانجا... ■ **در شاه آباد؟**

شاه آباد، آره... یکی از بزرگان حزب توده آمد آنجا... برگشت گفت که آقای توکل! این کار را که دست این معرفت داده، این کار چیست مثلاً؟ گفتیم چطور مگر؟ گفت مگر صد نویسنده بزرگ در دنیا پیدا می شود؟ گفتیم آقا ده هزار تا هم نویسنده بزرگ پیدا می شود، یعنی چه؟ گفت نه آقا آنها که نویسنده نیستند... گفتیم پس نویسنده کیست؟ گفت نویسنده همین های هستند که ما معرفی کردیم، ژان لافیت، «برمی گردیم کل نسرین بچچیم»... مسئله این بود... یک مدتی سانسور حزب توده بوده عملاً... اعتنایی به این چیزها نمی کردند... حزب توده نقش عجیبی در روشنفکر کردن این جماعت داشت... شکی در این نیست... شب کرد بالاخره ما دوره رضاشاه چهار تا کتاب نمی شناختیم، شروع کرد بالاخره معرفی کردن و میدان باز شد... اما حساب کار خوشان چه؟ و به این ترتیب، آره، شروع ماجرای روشنفکری با حزب توده بود... شکی در این نیست... اما به جز نویسندگان خوششان به کسی اعتنا قابل نداشت... ■ **آن دو سه کتاب که با معرفت کردید و به سرانجام رسید...**

از بلالزاک بود، از پیر لوئیس بود...

■ **چه بود از بلالزاک؟ یادتان هست؟**

«دختر چشم طلایی»... از پیر لوئیس «زن و بازیچه»... بعداً من «اتوینزورگو» توماس کتاب را دادم... دیگران هم آمدند دیگر... اولین آثار چنانی هر جلش هشتصد صفحه بود... «تصویر دوران گری»... خب خیلی مهم است، ناگهان «تصویر دوران گری» بیاید... مهم بود دیگر...

■ **مجموعاً چند تا کتاب؟**

پانزده شانزده تا درآمد و قطع کرد... دیگر ادامه نداد... ■ **منبع**... آن وقت چه چیزهایی در ذهن تان بود که به سرانجام نرسید از آن صد تا؟ الان خاطراتان هست؟

شاملو پیر روزری را داد و نمی دلم خیلی کارهای قشنگی هم دادند در عین حال...

■ **منظور شماهایی است که درنیامد**.

نه دیگر... ما هم که عالم کل علوم نبودیم... می خواندیم، در

این میان یکی انتخاب می کردیم و ترجمه می کردیم...

■ **و مراجع و منابع تان**، غیر از تشخیص خودتان...

تاریخ ادبیات ها... توکل تاریخ ادبیات های فرانسه را می خواند و تعریف می کرد... من هم که داشتم بواش بواش فرانسه یاد می گرفتم، با هم چند تاریخ ادبیات [می خواندیم]، و اصلاً مقدمه ای بود برای «مکتب های ادبی» تاریخ ادبیات خوانی... چندتا تاریخ ادبیات مهم را توکل داشت [و] می خواند... و واقعا مهم بود، منتها آنم مظاهری نبود دیگر... دهاتی وارد توکل ولی نقش توکل خیلی مهم است در این میان... بعد خب دیگران هم داشتند... ■ **فکر می کنید قند مسئله اطلاعات بوده یا نظر می رسد که**

یکشنبه ۴ تیر ۱۳۸۵

خبرها

زمانی دیگر از پل استر

مهر : رمان «دیوانگی در بروکلین» نوشته پل استر نویسنده مطرح آمریکایی به زودی با ترجمه خجسته کیهان روانه بازار می شود. «دیوانگی در بروکلین» که از سوی نشر افق به بازار می آید ماجرای مرد شصت ساله ای را بازگو می کند که به دلیل بیماری سرطان تحت شیمی درمانی است. او از زنش جدا شده و برای زندگی به بروکلین آمده است. بر حسب تصادف خواهر زاده اش را پیدا می کند و سپس با فردی آشنا می شوند که کلاه بردار است و... . خجسته کیهان مترجم این کتاب معتقد است : این اثر با دیگر آثار پل استر به کلی متفاوت است و دید خوشبینانه ای به جهان دارد. از نکات برجسته این رمان شخصیت پردازی بسیار قوی آن است. افق پیش پيشگوئی، هیولا و کشور آخرین ها را از پل استر منتشر کرده است.

شاهکارهای ادبی فرانسه در مزایده

سایت کتاب : مجموعه بزرگی از نسخه های خطی و نایاب آثار غول های ادبیات فرانسه روز سه شنبه در سالن Drouot پاریس با قیمتی گزاف به مزایده گذاشته شد. مزایده گذاران این مجموعه ارزشمند انتظار داشتند، حداکثر ۶ میلیون یورو (۷/۵۶ میلیون دلار) از این مزایده کنند کنند اما مزایده (بدون احتساب هزینه های جانبی) سه روز برابر این مبلغ را برای آنها در برداشت چرا که تنها نسخه قرن شانزدهم کتابی از نقاشی های پرنندگان در این مجموعه به مبلغ ۱/۵ میلیون دلار به فروش رسید... به گزارش روتیزر، این مجموعه متعلق به کتابخانه خصوصی «پیر برس»، کتاب باز افسانه ای پاریس است که روز دوشنبه با اهدای نسخه خطی The Charterhouse of Parma از استاندال به دولت فرانسه توجه عمومی را به خود جلب کرد... نسخه خطی این رمان استاندال که یکی از شاهکارهای ادبی قرن نوزدهم محسوب می شود، به عنوان بهترین نسخه خطی قرن نوزدهم فرانسه که در دست مالکی خصوصی بود، شناخته شده بود... از جمله آثار ادبی معرفی که در این مجموعه به مزایده گذاشته شد، می توان به نسخه چاپ اول «مادام بواری» رمان معروف گوستاو فلوربر اشاره کرد که در صفحه نخست آن دست خط و امضای نویسنده که آن را به الکساندر دوما تقدیم کرده است نیز به چشم می خورد... چرک نویس های انوره دو بالزاک دیگر رمان نویس برجسته قرن نوزدهم فرانسه و دست نوشته ای از پابلو پیکاسو نیز در این مزایده به فروش رسید... مجموعه ارزشمند و عظیم پیر برس ۹۳ ساله حاصل هشتادسال عمری است که او صرف تجارت کتاب کرده و ملو از نسخه های نایاب و امضا شده است که خود تاریخی برای ادبیات فرانسه محسوب می شود که از «فرانسیس ویلون» شاعر قرون وسطای فرانسه به بعد را در بر می گیرد... منظره جمعیتی که روز سه شنبه برای مزایده این مجموعه جمع شده بودند، بی شباهت به رمانی از بالزاک نبود که ثروت و حرص و آز انسان را نقد می کند، چرا که مزایده گذاران، این گنجینه های معنوی را یکی پس از دیگری به دست سوداگران بی احساس می سپردند.

حمید یآوری و دو کتاب

فارس : «حمید یآوری» نویسنده «شهربازی» به تازگی نوشتن مجموعه داستانی حاوی ۱۲ داستان کوتاه را تمام کرده و اکنون نیز در حال نگارش یک رمان است. حمید یآوری داستان نویس گفت : مجموعه داستان تازه من که هنوز نامی ندارد، طی چهار سال گذشته شده است. او افزود : این کتاب از فضاها و مضامین داستانی متفاوتی تشکیل شده، زیرا هر داستان در دوره متفاوتی نوشته شده است... این نویسنده ادامه داد : نمی توان به درستی درباره مضامین داستان های یک مجموعه داستان سخن گفت زیرا نویسنده ممکن است با صحبت درباره مضامین، داستان ها را توضیح دهد... یآوری در پایان یادآور شد : داستان کوتاه به حدی موجز است که هر کلمه می تواند حاوی یک مضمون خاص باشد... اما درباره مضامون یک رمان راحت تر می توان حرف زد، زیرا رمان دارای یک کلیت است.

موج ها و خبرانی

مهر : «موج ها» نوشته ویرجینیا وولف با ترجمه مهدی غبرایی در مرحله بازخوانی نهایی از سوی مترجم قرار دارد و به زودی آماده انتشار می شود. رمان «موج ها» اثر ویرجینیا وولف نویسنده انگلیسی درباره شش راوی از کودکی تا بزرگسالی است که داستان زندگی خود را با شوگردانی از روایت می کنند. در این رمان تأثیر خیام و رلیکه (شاعر آلمانی) آشکار است. این رمان که قرار است از سوی نشر افق منتشر شود هم اکنون از سوی مهدی غبرایی (مترجم) در دست بازبینی نهایی قرار دارد. رمان «راهنما» (ر. ک. نارایان) نیز اثر دیگری با ترجمه غبرایی است که توسط نشر نیوفر تجدید چاپ خواهد شد. این رمان ماجرای راجو راهنمای جهانگردان را روایت می کند که بر اثر خلافتی به زنان می افتد و پس از دو سال که آزاد می شود او را با مرد مرتضی اشتباه می گیرند و... «هرگز ترکم مکن» عنوان اثری به قلم که ژاکوف ایشی گورو» نویسنده ژاپنی تبار انگلیسی است که غبرایی ترجمه کرده و مدت سه ماه است که موفق به دریافت مجوز نشده است. این اثر پس از دریافت مجوز از سوی نشر افق منتشر خواهد شد. همچنین رمان «سیاهاب» ترجمه دیگری از این مترجم در مرحله نهایی آماده سازی قرار دارد. این اثر نوشته «جوس کرول اوتس» از مشهورترین نویسندگان زن امروز آمریکا بود. توسط نشر افق منتشر خواهد شد. داستان این رمان کوتاه که در دو ساعت می گذرد بر اساس حادثه ای واقعی در تاریخ آمریکا نوشته شده است... مهدی غبرایی کتابی نیز درباره بررسی ریتم در موسیقی و شعر و طبیعت و... ترجمه کرده که در انتظار مجوز به سر می برد. این اثر نوشته «گکستن هیز» شاعر و نویسنده سایپوست آمریکایی است که نشر توصیف منتشر می کند.